

تا مشرق رؤیا

پریسا هادیانی کیورچالی

م‌رشناسه	: هادیانی کیور چالی، پریسا، ۱۳۴۷ -
عنوان و نام پدیدآور	: تا مشرق رؤیا / پریسا هادیانی کیور چالی.
مشخصات نشر	: رشت: طاعتی، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۴۶-۷۷-۲
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
ردمبندی کنگره	: ۱۳۹۲ ت ۳۶۷ الف / PIR۸۲۹۹
ردمبندی دربی	: ۸۴۳/۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۳۲۳۳۵۵۳

تا مشرق رؤیا

پریسا هادیانی کیور چالی

چاپ اول: ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

طرح روی جلد: محمد قربانی

حروفچینی: هنر و اندیشه

چاپ: کتیبه گیل

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۴۶-۷۷-۲

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزاً،

به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)

بدون اجازه مکتوب ممنوع است.

این کتاب، داستانی غم‌انگیز از هدر رفتن انسان‌ها است. انسان‌هایی در اطراف ما، نزدیک ما که سایه‌وار در زوایای تاریک زندگی گم شده‌اند و اگر فرصت فرار گرفتن در مسیر شعاع نوری هر چند ضعیف به آنها داده شده بود حتماً دیده می‌شدند. انسان‌هایی که با گوش سپردن به سرنوشتشان، می‌توان حداقل سنگ صبورشان بود و این کمترین کاری است که این حقیر انجام داده است.

مؤلف

مقدمه:

نازنینی که وقتت را اختصاص به خواندن این کتاب داده‌ای. مقدمه را با بر شمردن آرزوهایم می‌نویسم، آرزوهای دور و دراز که در نگاه اول آن چنان پیش پا افتاده بنظر می‌رسد که گاه نه! خیلی وقت‌ها فراموشش می‌کنیم!

کاش من و تو حرف یکدیگر را می‌فهمیدیم و جلوتر از آن فهم، شناخت خوبی از خود داشتیم! کاش با خود و با هم رو راست باشیم و بی‌تعارف! محاسن و معایب خود را ببینیم و در تقویت و یا رفع آن بکوشیم!

کاش درد و سلامت، غم و شادی، گریه و خنده، خوشی و ناخوشی، نیاز و بی‌نیازی، فقر و ثروت و عشق و نفرت را بین خود تقسیم می‌کردیم! می‌دانی چه اتفاقی می‌افتاد؟ همه یکسان می‌شدیم و کمتر رنج می‌بردیم و لذت بیشتری عایدمان می‌شد و جامعه نیز زیباتر ... آن وقت از نگاه به جامعه حظ بیشتری می‌بردیم و شب با آرامش بیشتری می‌خوابیدیم، کابوس نمی‌دیدیم و هر چه بود خوابی خوش بود و لذت بخش ... و حس خوبی می‌یافتیم اینکه انسانیم به معنای واقعی آن و نه تنها به ظاهر و صورت!

کاش خود و یکدیگر را می‌شناختیم و بعد از شناخت، از خود می‌پرسیدیم چرا اینچنین؟ و بدنبال آن در فکر چاره بر می‌آمدیم! آن وقت نه نفرتی وجود داشت و نه انزجاری و نه سقوطی. هر چه بود صعود بود، هر چه بود شادی بود، هر چه بود پیروزی بود و هر چه بود عشق بود و انسانیت!

کاش به آن درجه برسیم که غم تو، غم من باشد و غم من، غم تو!... شادی تو، شادی من باشد و شادی من، شادی تو. مباحثات تو، مباحثات من باشد و مباحثات من، مباحثات تو!

کاش روزی فرا رسد با پاس داشتن همه‌ی سنت‌های اصیل و زیبایمان، هنگام پریدن از کوه‌های آتش چهارشنبه سوری، شادمانه بخوانیم: غم تو از من، غم من از تو ... شادی تو از من، شادی من از تو...

عزیزی که نمی‌شناسمت اما حس می‌کنم آنقدر به روحم و به احساسم نزدیکی که می‌شناسمت، پایان داستان با تو ... قصه‌ی روزهای آتی صدرالدین و ژاله با تو. آن طور که فکر می‌کنی درست است، در قلبت، در ذهنت تکمیلش کن اما فقط بدون تعارف و بدون خجالت و با کلی صداقت.

با تکمیل پایان داستان خواهی دانست چقدر خودت را می‌شناسی و چقدر جامعه‌ای را که متشکل از من، تو و اوست...

می‌خواهیم خود را محکمی زده باشیم که چقدر می‌توانیم در سرنوشت یکدیگر مؤثر باشیم؟ اینکه می‌گوییم مؤثر، منظور نظر هم جنبه‌ی مثبت آن است و هم جنبه‌ی منفی آن.

برایت بهترین‌ها را آرزو دارم که تو را جدا از خود نمی‌دانم که اگر تو خوشبخت و راضی باشی و موفق مسلماً موفقیت تو، در زندگی من و عزیزان من هم اثر خواهد گذاشت بی‌آنکه خودت بدانی! و اگر خدای ناکرده غیر از این باشد، حداقلش آن است که قلبم برایت خواهد لرزید، همانند مابقی ماجرا که خود حدیثی دیگر است...

بیا با هم یکبار دیگر شعر سعدی را مرور کنیم:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

پریسا هادیانی کیو، جالی

Parisa_hadiani@yahoo.com

احساس می‌کنم
در بدترین دقایق این شام مرگ زای
چندین هزار چشمه‌ی خورشید
در دلم
می‌جوشد از یقین
احساس می‌کنم
در هر کنار و گوشه‌ی این شوره زار یأس
چندین هزار جنگل شاداب
ناگهان
می‌روید از زمین.

«احمد شاملو»